نشریهٔ علمی جستارهای نوین ادبی، شمارهٔ ۲۱۰، پاییز ۱۳۹۹
مقاله پژوهشی

DOI: https://doi.org/10.22067/jls.2020.39340

با اسکن تصویر، می توانید این مقاله را در تارنمای مجله مشاهده نمایید. ←

ردیابی مقوله‌های آیین نگارش و درست‌نویسی در دانش‌های بلاغی

محبوبه همتیان[1]

چکیده

در هر زبانی مجموعه‌ای از اصـول و قواعد برای درسـت‌نویسـی وجود دارد که در سـطوح مختلف برای واژه‌گزینی و جمله‌بندی‌ها تنظیم شــده اســت. این قواعد باتوجه به ماهیت زبان‌های مختلف، شــناور اســت و کاملاً متناسـب با ویژگی‌های هر زبانی تدوین می‌شـود. در مواجهه با این قواعد سـؤالی که به ذهن متبادر می‌شود، تأمل در پیشینه و سابقهٔ این قواعد در دانش‌های ادبی گذشته است. با تأمل در این دانش‌ها مشـخص می‌شـود اصـولی که برای فصـیح و بلیغ بودن کلام در بلاغت سـنتی مطرح می‌شـود، ازنظر ماهیت بیشـترین سـنخیت و تناسـب را با اصـول و قواعد دسـتور زبان و نگارش دارد. در پژوهش حاضر با پرداختن به این مسئله، مشخص شد این مباحث ذیل تعریف فصاحت و بلاغت و به صورت خاص در مبحث عیوب فصاحت و بعضی از مباحث علم معانی قابل بحث است و این علم را می‌توان به‌نوعی سابقه قواعد نگارش و ویرایش در پیشینه علوم ادبی دانست. مباحث علوم بلاغی این ظرفیت را دارد که بتوان براساس آن الگو و مبنایی برای تبیین قواعد نگارش طراحی کرد.

کلیدواژه‌ها: نگارش و ویرایش، واژه‌گزینی، شرایط فصاحت و بلاغت، علم معانی.

۱. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان
M.hemmatiyan@gmail.com

تاریخ دریافت: ۲۳ مرداد ۱۳۹۹ تاریخ پذیرش: ۶ دی ۱۳۹۹

مقدمه

بسیاری از مباحث مطرح‌شده در مجموعه علوم بلاغی، به‌خصوص علم معانی، با موضوعات دیگر علوم ادبی مشترکاتی دارد؛ ازجمله مباحث دستور، سبک‌شناسی، آیین نگارش، بعضی از دیدگاه‌های نقد ادبی و حتی برخی از موضوعات مطرح‌شده ذیل مباحث عناصر داستان در حوزهٔ علم معانی نیز قابل بحث و پیگیری است. تاکنون پژوهش‌هایی نیز در موضوع مشترکات علم معانی و علوم دیگر نوشته شده است؛ البته تأمل در موضوعات علم معانی و مبانی نظری آن نشان می‌دهد بیشترین شباهت و اشتراک این علم با مباحث نحو یا دستور زبان است و اساساً مبانی نظری شکل‌دهندهٔ علم معانی در دیدگاه‌های جرجانی بر پایهٔ نحو شکل گرفته است.

ازجمله مباحثی که در آغاز اغلب کتاب‌های بلاغی به صورت مفصل به آن پرداخته شده است، ارائهٔ تعریفی برای دو اصطلاح فصاحت و بلاغت است. تقریباً در همهٔ منابع بلاغی در تعریف اصطلاح فصاحت، آن را به‌روشنی سخن‌گفتن دانسته‌اند؛ به‌نحوی‌که کلمات درست و مطابق رسم و قاعدهٔ زبان و کلام نیز روشن و استوار باشد. در این تعریف، فصاحت را صفت کلمه، کلام و متکلم بیان کرده‌اند و شرط فصیح‌بودن کلمه و کلام، مبرابودن آن‌ها از عیوب تنافر حروف و تنافر کلمات، مخالفت قیاس، غرابت استعمال، کراهت سمع، ضعف تألیف و تعقید لفظی و معنوی است. این مباحث با عنوان عیوب فصاحت کلمه و کلام در کتاب‌های بلاغی مطرح می‌شود و هدف از طرح آن وضع قواعدی برای فصیح و شیوا شدن کلام است.

برخی دیگر از مباحث علم معانی مانند فصل و وصل یا ایجاز و اطناب نیز در راستای صحیح نوشتن و شیواشدن سخن است و ماهیت آن با موضوعات حوزهٔ فنون نگارش سنخیت دارد. اگرچه وجود این سنخیت و نقطهٔ اشتراک، جایگاه علوم بلاغی، به‌ویژه علم معانی را در تدوین اصول و قواعد ساخت کلام شیوا و رسا نشان می‌دهد، کاربرد چنین موضوعاتی در بلاغت و فلسفهٔ طرحش ذیل مباحث این علم هدفی عمیق‌تر و برتر از اصول سادهٔ فنون نگارش دارد و مبانی قواعد در بلاغت، فراتر از چهارچوب‌های بسته و الزام‌آور اصول نگارش است و علم معانی در اصل برای تبیین آداب سخنوری و چگونه گفتن وضع شده است و ناظر بر رتوریک است. تفاوت دو رویکرد بلاغی و نگارشی به این موضوعات با تأمل در تعریف اصطلاح بلاغت مشخص می‌شود. در منابع بلاغی، کلامی بلیغ دانسته می‌شود که علاوه‌بر فصیح‌بودن مطابق با اقتضای حال نیز باشد (خطیب قزوینی، ۱۳۵۰ه: ۳۶؛ ۱۴۰۵: ۱۴؛ تفتازانی، ۱۳۸۳: ۲۰ و ۲۱؛ هاشمی، ۱۳۸۳: ۳۷؛ تقوی، ۱۳۶۳: ۸؛ شمیسا، ۱۳۸۶: ۴۰). درواقع کلامی که ازنظر اصول و قواعد زبانی فصیح تلقی شود، برای بلیغ به شمار آمدن باید با اصل دیگری به نام «اقتضای حال» نیز مطابقت داشته باشد.

البته در گذشته ادبیات ایران در مجموعه علوم ادبی آثاری در زمینه آیین دبیری نوشته شده است؛ ازجمله کتابی که محمدبن عبدالخالق میهنی در زمینه آیین دبیری و کتابت نوشته است. این کتاب، قدیمی‌ترین رساله در آیین دبیری

دانسته شده که در اوایل قرن پنجم تألیف شده است. این کتاب درباره شیوه‌های نامه‌نگاری است اما به ویژگی‌های زبانی و ساختارهای کلامی نپرداخته است (میهنی، ۱۳۸۹).

پیشینه

دربارهٔ مبحث ارتباط علم معانی و علومی چون دستور و نظریه‌های نقد ادبی پژوهش‌های متعددی صورت گرفته است؛ ازجمله وفایی و آقابابایی (۱۳۹۴) در کتاب «علم معانی و دستور زبان فارسی» سعی کرده‌اند مشترکات علم معانی و دستور زبان فارسی را تبیین کنند. همین دو نویسنده در مقاله «فصل و وصل از منظر علم معانی و دستور زبان فارسی» به صورت خاص، اشتراک و تمایز مبحث فصل و وصل در دستور زبان فارسی و علم معانی را بررسی کرده‌لند. رحمانی و طارمی (۱۳۷۹) در مقالهٔ «علم معانی و نظریه گرایس» مبحث کاربردشناسی را در رویکرد گرایس با آنچه که روش‌های کاربردشناسی در علم معانی می‌نامند، مقایسه می‌کنند و این دو علم را مکمل یکدیگر می‌دانند و تلفیق آن‌ها را موجب رسیدن به روشی جامع‌تر و دقیق‌تر در کاربردشناسی می‌دانند. همچنین حجتی‌زاده (۱۳۹۴) در مقالهٔ «بوطیقای کاربردشناختی شباهت‌ها و تفاوت‌های علم معانی (بلاغت) و نظریهٔ کاربردشناسی زبانی» با بررسی مبانی این دو علم، شباهت‌ها و تفاوت‌های میان این دو علم را نشان می‌دهد و تبیین می‌کند که چگونه تلفیق این دو رویکرد می‌تواند به کارآمدترشدن آن‌ها در عرصهٔ مطالعات زبان‌شناسی ادبی منجر شود. صدقی و همکاران (۱۳۹۱) نیز در مقالهٔ «رابطهٔ علم معانی با سبک‌شناسی» مباحث مشترک و تفاوت‌های میان علم معانی و نظریه‌های گوناگون سبک‌شناسی را تبیین کرده‌اند و مقاله‌های دیگری مانند اینها.

دربارهٔ ارتباط بین علم معانی و فنون نگارش نیز سیدان (۱۳۹۷) در مقالهٔ «کاربست الگوی فصاحت کلمه در فرایند واژه‌گزینی در نگارش» سعی کرده است با توجه به مباحثی که ذیل عیوب فصاحت کلمه مطرح می‌شود، شیوه‌ای نو برای واژه‌گزینی به دست دهد. به‌جز این مقاله، پژوهش دیگری درزمینهٔ تبیین مشترکات علم معانی و فنون نگارش صورت نگرفته است؛ البته دربارهٔ نقد مباحث مطرح‌شده ذیل عیوب فصاحت کلمه و کلام مقاله‌های متعددی نوشته شده است؛ ازجمله آقاحسینی و میرباقری فرد (۱۳۸۷) در مقالهٔ «نقد و تحلیل مقدمهٔ کتاب‌های بلاغی: فصاحت کلمه» با نگاهی انتقادی صرفاً به بررسی عیوبی پرداخته‌اند که در مقدمهٔ کتاب‌های بلاغی ذیل مبحث فصاحت کلمه مطرح شده است. در این مقاله ضمن بررسی شواهد مذکور برای چنین موضوعاتی در کتاب‌های بلاغی، سعی شده است به‌صورت مستدل نواقص و اشکالات آن تبیین شود و راهکارهایی برای رفع مشکلات ارائه گردد. روستایی (۱۳۹۲) نیز در مقالهٔ دیگری با نام «فصاحت کلام از منظر بلاغت فارسی و عربی» به مبحث عیوب فصاحت کلام توجه کرده است؛ اما به‌صورت خاص بر دو موضوع «تنافر کلام و تتابع اضافات» تمرکز کرده است. یکی از ایراداتی که همواره بر شیوهٔ طرح این مبحث در مقدمهٔ کتاب‌های بلاغی مطرح می‌شود، شیوهٔ سلبی‌بودن طرح این عیوب است؛ ازجمله منتقدان این بحث سارلی است که در مقالهٔ «بازاندیشی چارچوب

نظری فصاحت» (۱۳۹۰) سعی کرده است معیارهایی به‌صورت ایجابی برای کلمه و کلام فصیح به دست دهد. برخی از پژوهشگران نیز کوشش کرده‌اند باتوجه به رویکردهای جدید، ازجمله رویکردهای شناختی، نگاهی نو به مبانی فصاحت داشته باشند؛ سیدی (۱۳۷۸) در مقالهٔ «نقد مبانی فصاحت» با استفاده از مبانی زبان‌شناسی شناختی معیارهایی را به‌صورت ایجابی برای سنجش فصاحت تبیین می‌کند.

در همهٔ این پژوهش‌ها سعی شده است اشکالات مبحث عیوب فصاحت کلمه و کلام، اصلاح یا معیارهای جدیدی جایگزین آن‌ها شود؛ اما تاکنون در هیچ پژوهشی به ماهیت نگارشی این مباحث و کاربرد آن‌ها در تبیین معیارهای درست‌نویسی توجه نشده است.

در پژوهش حاضر با توجه به همهٔ نقدهایی که به مبحث عیوب فصاحت وارد است، سعی شده است از دیدگاهی متفاوت تناسب و سنخیت آن‌ها و موضوعات دیگری در حوزه علوم بلاغی با موضوعات و قواعد نگارشی تبیین و ماهیت و چرایی طرح این مباحث در کتاب‌های بلاغی مشخص شود. البته این پژوهش بر آن است تا مبانی نظری مشابه بین قواعد نگارش و ویرایش و بعضی از مباحث بلاغی را تبیین کند. طراحی الگو و ارائه راهکارهایی برای کاربردی کردن مباحث مدنظر در علوم بلاغی در راستای ویراستاری، بحث مفصلی است که در پژوهش دیگری باید مطرح شود.

قواعد درست‌نویسی بر مبنای معیارهای فصاحت

همان‌گونه که اشاره شد، اصطلاح بلاغت را مطابقت کلام فصیح با اقتضای حال معنی کرده‌اند. در این تعریف دو ویژگی یا شرط برای بلیغ‌بودن کلام وضع شده است؛ هم فصیح‌بودن و هم مطابقت با اقتضای حال. همان‌گونه که پیش‌تر بیان شد، در منابع بلاغی ضمن تعریف اصطلاح فصاحت، آن را صفت کلمه و کلام و متکلم برشمرده‌اند و شرط تحقق آن را در کلمه و کلام مبرابودن آن‌ها از عیوبی دانسته‌لند که به‌ترتیب عیوب مذکور برای کلمه عبارت است از: تنافر حروف، غرابت استعمال، کراهت در سمع و مخالفت با قیاس و عیوب کلام نیز عبارت است از: تنافر کلمات، ضعف تألیف، تعقید لفظی و تعقید معنوی.

مطالعهٔ کتاب‌های حاوی مباحث بلاغی در سده‌های اولیه و بررسی سیر تعاریفی که برای بلاغت در کتب مختلف آمده است، نشان می‌دهد در نخستین تعاریف به لزوم فصیح‌بودن کلام و ویژگی‌ها و شروط آن هیچ اشاره‌ای نشده است؛ ازجمله قدیمی‌ترین تعاریف برای بلاغت تعاریفی است که از قول افراد و اقوام مختلف در کتاب «البیان و التبیین» نقل شده است (ر.ک.جاحظ، ۱۹۹۸م: ۱۱۱-۱۱۷). تعاریف بلاغت در کتاب‌های «الصناعتین» از ابوهلال عسکری و «العمده» از ابن رشیق قیروانی نیز راه یافته است. نکتهٔ قابل تأمل در این تعاریف آن است که در هیچ‌یک به عیوب یا شروط هشت‌گانه اشاره‌ای نشده است.

درواقع در تعاریف اولیه بلاغت، بین دو اصطلاح فصاحت و بلاغت تفاوتی ذکر نشده است. احتمالاً ابن سنان خفاجی اولین کسی است که «فصاحت» را به منزله یک اصطلاح جداگانه تعریف می‌کند (ر.ک.خفاجی،۱۹۵۳: ۶۰) و دربارهٔ فصاحت کلمه و کلام به صورت مفصل مطالبی را بیان می‌کند (ر.ک.همان: ۶۶- ۱۲۶). ابن سنان فصاحت کلمه را ناشی از هشت ویژگی برمی‌شمرد که از ویژگی‌های آوایی و تلفظ حروف و تعداد حروف هر لفظ گرفته تا قدیمی یا عامیانه نبودن و وجه تصریف و مطابقتش با قواعد صحیح عربی همه را در بر می‌گیرد.

خفاجی این ویژگی‌ها را با مثال‌های فراوان تبیین و تشریح می‌کند. دربارهٔ فصاحت کلام نیز معتقد است ابتدا باید کلمات سازندهٔ کلام، ویژگی‌های هشت‌گانهٔ کلمهٔ فصیح را داشته باشد؛ علاوه بر این، ترکیب کلمات در کنار هم در جمله باید ویژگی خاص کلام فصیح را داشته باشد.

ابن سنان دربارهٔ کلمهٔ فصیح معتقد است کلمهٔ فصیح باید دارای ویژگی‌های هشت‌گانهٔ زیر باشد:

۱- واژه از حروفی تشکیل شده باشد که مخارج آن‌ها از یکدیگر دور باشد؛ ۲- صوت آن در گوش خوش باشد و تلفظ آن دشوار نباشد؛ ۳- نامأنوس و مبهم (متوعر و وحشی) نباشد؛ ۴- غیر از کلمات عامیانه باشد؛ ۵- طبق قواعد صحیح عربی ساخته و به کار رفته باشد و خلاف قیاس و قواعد و قوانین صرفی (شاذّ) نباشد؛ ۶- کلمه‌ای نباشد که معنای قدیمی آن منسوخ شده است و معنای جدید آن نیز ناپسند و ناخوشایند باشد؛ ۷- تعداد حروف واژه از حد معمول بیشتر نباشد؛ ۸- کلمه مصغر در جایگاه خودش به کار رود؛ یعنی برای چیز لطیف یا پوشیده یا کم و امثال اینها به کار رود. خفاجی ذیل هر ویژگی علل بیان آن را به صورت دقیق ذکر و با مثال‌های متعدد تبیین می‌کند (خفاجی،۱۹۵۳: ۶۶-۹۷).

ابن سنان برای کلام فصیح نیز ویژگی‌های زیر را برمی‌شمرد:

۱- همان‌گونه که در ترکیب واژه نباید از حروف بعیدالمخرج استفاده کرد، در تألیف کلام نیز ترکیب کلمات در جمله نباید ایجاد تنافر کند؛ ۲- دربارهٔ تکرار واژه‌ها در یک جمله نیز خفاجی برخی تکرارها را نیکو و برخی را قبیح می‌دلند؛ ۳- در کلام فصیح کلمه‌های نامأنوس (وحشی) نباید به کار رود (همان: ۱۲۰)؛ ۴- از کلمه‌های عامیانه نیز نباید در ساخت کلام استفاده کرد؛ ۵- کلام باید مطابق قواعد عرف عربی ساخته شده باشد و اعراب آن کاملاً مطابق قواعد علم نحو باشد؛ ۶- اینکه در کلام به شیوهٔ استعاری امری مکروه و ناخوشایند بیان شود، ناپسند است؛ البته درجهٔ قبح چنین سخنی به کلماتی بستگی دارد که در عبارت با آن همراه می‌شود؛ ۷- در کلام نباید از کلمه‌هایی استفاده کرد که تعداد حروف آن زیاد باشد (خماسی و بالاتر نباشد). کنار هم آوردن چنین کلمه‌هایی در عبارت بسیار ناپسندتر است؛ ۸- خفاجی دربارهٔ به کار بردن کلمه‌های مصغر در عبارت معتقد است به کار بردن کلمه‌های مصغر در عبارت فصیح نیست. تکرار کلمات مصغر، ندا، ترخیم، نعت، عطف، تأکید و اقسام آن در جمله ناپسند است؛ مگر آنکه بین آن‌ها فاصله‌ای باشد. دربارهٔ ترتیب کلام و تقدیم و تأخیر در جمله نیز خفاجی معتقد است اصل آن

اســت که هر لفظی در جایگاه خودش به کار رود؛ مگر آنکه معنای کلام ایجاب کند. در این صــورت تغییردادن ترتیب اصلی کلام جایز است (همان: ۱۰۷-۱۲۴).

علاوه‌بر مبحث مربوط به شروط فصاحت کلمه و کلام موضوعات دیگری نیز ضمن مباحث علم معانی مطرح می‌شود که درحقیقت ماهیت آن‌ها ارائهٔ اصول و قواعدی برای فصیح و بلیغ نوشتن است؛ ازجمله مباحثی مانند ایجاز و اطناب و شرایط شکل‌گیری و اقسام مفید یا ممل و مخل آن‌ها، قواعد و مواضعی که برای فصل و وصل تعریف می‌شود و قواعد و مباحثی امثال اینها.

در این پژوهش به‌منظور ایجاد فضایی برای مقایسه موضوعات در دو حوزهٔ بلاغت و واژه‌گزینی و قواعد نگارش سعی شده است مباحث براساس ماهیت آن‌ها در چهار دستهٔ آوایی، لغوی، صرفی و نحوی تنظیم شود. آنچه از موضوعات بلاغی و نگارشی که در زمینه قواعد واژه‌گزینی و تناسب آوایی است، ذیل بخش‌های آوایی، لغوی و صرفی مطرح می‌شود. موضوعات مرتبط با ساخت جمله، کوتاهی و بلندی، تقدیم و تأخیر و مباحث امثال آن در حوزهٔ ساختار جمله، در بخش نحوی بیان می‌شود. ماهیت موضوعاتی که ذیل این بخش‌ها دربارهٔ ویژگی‌های زبانی و قواعد آوایی، صرفی و ساختارهای نحوی کلام مطرح می‌شود به نحوی است که هم دربارهٔ زبان معیار هم برای زبان ادبی قابل پیگیری و لازمه فصیح و بلیغ بودن کلام است.

۱. بخش آوایی

در قواعد واژه‌گزینی رعایت قواعد آوایی زبان فارسی از اصول ضروری به شمار می‌آید. دربارهٔ ترکیب و ساختار آوایی واژه‌ها اصول و ضوابطی در نظر گرفته می‌شود که عدول از آن‌ها را در اصطلاح موجب ستیزآوایی یا ناخوش‌آهنگی در کلمات می‌دانند؛ ازجمله تکرار پیاپی یک حرف؛ مانند کنار هم قرارگرفتن حروفی چون ک، گ؛ کنار هم آوردن حروف قریب‌المخرج مانند ت و د یا ب و پ که گاهی منجر به حذف یکی از آن‌ها می‌شود (ر.ک. فرشیدورد، ۱۳۸۷: ۵۳-۶۰). از مطالب دیگری که در کتاب‌های نگارش دربارهٔ نحوهٔ قرارگرفتن هجاها در واژه‌ها تذکر داده می‌شود؛ پشت سر هم آوردن هجاهای بلند و کشیده یا صامت‌های بی‌آوا است که آن را در یک کلمه مناسب و خوش‌آهنگ نمی‌دانند؛ همچنین پرهیز از ساختن واژه‌هایی که همزه و ع و الف در انتهای هجا یا کلمه قرار می‌گیرد و نکاتی از این قبیل (ر.ک: همان‌جا).

حتی برای تلفظ وام‌واژه‌ها نیز باید تلفظ‌هایی انتخاب شود که با قواعد واج‌آوایی و ساختار هجایی زبان فارسی مطابقت داشته باشد. رعایت این قواعد، باعث خوش‌آهنگی و سهولت تلفظ و درنتیجه رواج یک واژه و پذیرش آن در بین اهل زبان می‌شود (اصول و ضوابط واژه‌گزینی فرهنگستان، ۱۳۸۸: ۴۷). تحولاتی چون حذف، ادغام، قلب، همگونی و تحولاتی مانند این‌ها که در سیر تاریخی تحول زبان در کلمات روی می‌دهد، اغلب در راستای هماهنگ‌شدن زبان با تغییرات جوامع و شرایط گوناگون در دوره‌های مختلف است. اهل زبان به مرور زمان ساختار

واژه‌ها و ترکیب هجایی آن‌ها را تغییر می‌دهند؛ به نحوی که تلفظ آن برای آن‌ها روان‌تر و خوش‌آهنگ‌تر باشد. آنچه مسلم است، تغییر و تحول در زبان، ناگهانی یا به صورت اتفاقی روی نمی‌دهد؛ بلکه این تغییرات اغلب حاصل خواست عموم اهل زبان در یک دوره از تاریخ زبان است و در سیر تحولات حتی گاهی بعضی واک‌ها از میان رفته یا به‌طورکلی دگرگون شده است (ناتل خانلری، ۱۳۷۷، ج ۱: ۸۴-۸۵). معمولاً متروک‌شدن بعضی کلمات و پیدایش کلمات جدید حاصل عوامل متعددی است؛ ازجمله می‌توان به عوامل اجتماعی، اعتقادات دینی، خرافات و آداب اجتماعی اشاره کرد (همان، ج ۱: ۹۵ و ۹۶).

آنچه در قواعد واژه‌گزینی دربارهٔ رعایت هم‌آوایی و لزوم خوش‌آهنگی آواهای همنشین در یک واژه بیان می‌شود، مشابه همان نکاتی است که ذیل مباحث ویژگی‌های کلمهٔ فصیح در کتاب‌های بلاغی ذکر می‌شود. از این مباحث یکی لزوم سازگاری و هماهنگی حروف تشکیل‌دهندهٔ واژه است؛ به نحوی که تلفظ آواهای یک کلمه در کنار هم دشوار و ناخوشایند نباشد و مخرج حروف آن از یکدیگر دور باشد (خفاجی، ۱۹۵۳: ۶۶) و به‌اصطلاح حروف سازندهٔ واژه با هم تنافر نداشته باشد. طبق قواعد بلاغت کلمه‌ای که تنافر حروف داشته باشد، فصیح نیست و به کار بردن آن در کلام عیب فصاحت به شمار می‌آید (خفاجی، همان: ۶۶ و ۶۷؛ تفتازانی،۱۳۸۳: ۱۵؛ هاشمی،۱۳۸۳: ۱۱؛ همایی، ۱۳۷۳: ۲۵؛ شمیسا، ۱۳۸۶: ۶۵). برخی معتقدند طرح این مبحث در زبان فارسی جایگاه خاصی ندارد (ر.ک. آقاحسینی و میرباقری فرد، ۱۳۸۷: ۶) اما در قواعد واژه‌گزینی توجه به آواهای کلمه ضروری دانسته شده است و هم‌آوابودن و خوش‌آهنگی آواهای سازندهٔ واژه مدنظر قرار گرفته است؛ بنابراین هرچند مصادیقی که به عنوان شاهد و مثال برای این مبحث در کتاب‌های بلاغی ذکر شده است، چندان صحیح نیست و تقریباً هیچ‌کدام دارای عیب تنافر حروف نیستند و انتقادهای مطرح‌شده دربارهٔ آن‌ها صحیح است اما طرح این موضوع را در کتاب‌های بلاغی نمی‌توان به‌راحتی نادیده گرفت. اینکه توجه به متنافرنبودن حروف همنشین در واژه از معیارهای فصیح دانستن کلمه برشمرده شده است، نشان می‌دهد این موضوع مدنظر بلاغیون بوده است و طرح آن در قواعد واژه‌گزینی زبان فارسی موضوعی جدید و متأخر نیست و ریشه در قواعد فصاحت دارد.

علاوه‌بر مبحث تنافر حروف، موضوع دیگری که در ارتباط با واک‌های سازندهٔ یک واژه در بلاغت مطرح می‌شود، مبحث کراهت در سمع است؛ یعنی ترکیب صامت و مصوت‌های تشکیل‌دهندهٔ یک واژه نباید ازنظر شنیداری ناخوشایند باشد و در شنونده احساسی ناخوشایند ایجاد کند؛ یعنی صوت حروف کلمه باید خوش باشد و نامأنوس و مبهم نباشد (خفاجی، ۱۹۵۳: ۶۷ و ۶۹؛ تفتازانی، ۱۳۸۳: ۱۶؛ هاشمی، ۱۳۸۳: ۱۵؛ شمیسا، ۱۳۸۶: ۶۵) و تعداد حروف واژه نیز از حد معمول بیشتر نباشد (خفاجی، همان: ۹۵)؛ یعنی حتی طول یک واژه و تعداد حروف تشکیل‌دهندهٔ آن نیز ازنظر بلاغیون شرط فصیح‌دانستن آن بوده است. فراتر از اشکالاتی که دربارهٔ طرح این مبحث در کتاب‌های بلاغی مطرح می‌شود و درستی یا نادرستی این انتقادها، صرف وجود این مباحث در

قدیمی‌ترین کتاب‌های بلاغی (ر.ک.همان: ۵۹-۱۲۴) نشـان می‌دهد آنچه امروزه در قواعد گزینش واژه مدنظر قرار می‌گیرد، پیش‌تر ضـمن قواعد و معیارهای فصـاحت و بلاغت مطرح می‌شـده اسـت و بلاغیون قدیم به‌منظور تنظیم معیارهایی برای کلام فصیح تناسب واج‌ها و حتی صامت و مصوت‌های سازندهٔ واژه را نیز مهم می‌دانسته‌اند و آن را در فصاحت کلام مؤثر تلقی می‌کرده‌اند؛ البته شیوهٔ بیان این مطالب و مصادیقی که بعدها در کتاب‌های بلاغت برای این قواعد بیان شده است، چندان دقیق و صحیح نیست که در مجال دیگری مفصل به آن پرداخته شده است.

۲. بخش لغوی

موضـوع دیگری که درزمینهٔ شـرایط و ضـوابط انتخاب واژه در بعضـی از کتاب‌های نگارش مطرح می‌شـود، موضـوع توجه به شـرایط «مخاطب، جوّ ادای کلام، نوع نوشـته و مقصـودی اسـت که افزون بر پیام‌رسـانی در نظر اسـت» (سمیعی، ۱۳۸۹: ۸۰) و لزوم پرهیز از ساختن کلمه با وندها یا ساخت‌های غیر فعال و قدیمی دستوری که در زمان ما کاربرد ندارد؛ مثلاً پیشوندهایی مثل «ام» یا «دش» یا «دژ» که دیگر امروزه کاربرد ندارد و اگرچه واژه‌های «امروز» و «دشـمن» در کلام باقی مانده اسـت، اما نمی‌توان با این وندها واژه‌های جدید «ام دقیقه» به معنی این دقیقه یا «دژ روز» به معنی بد روز سـاخت و امثال اینها. اگرچه این سـاخت‌ها خلاف قواعد و معیارهای قواعد زبان نیسـت، اما کاربرد آن دیگر قدیمی و منسوخ شده است (فرشیدورد، ۱۳۸۷: ۵۱و ۵۲). باید توجه داشت این ساخت‌ها خلاف قواعد دستوری نیست؛ بلکه زمان کاربرد آن در ساخت کلمه‌ها منسوخ شده است و رایج نیست و امروزه صرفاً به سبب قدیمی‌بودن از آن‌ها در ساخت واژه‌ها استفاده نمی‌شود.

در کتاب‌های بلاغت ذیل مباحث فصـاحت کلمه، از بین مجموعهٔ ویژگی‌های کلمه فصـیح، به مطالبی اشـاره می‌شـود که ماهیتی مشـابه مباحث مذکور در کتاب‌های نگارش دارد. ازجمله آن‌که در کاربرد کلمات باید دقت کرد کلمه قدیمی و منسوخ نباشد یا اگر معنای قدیمی آن در طول زمان منسوخ شده و تغییر یافته است، باید معنای جدید آن متناسب با شرایط و زمان باشد و ناپسند و ناخوشایند نباشد و برای مخاطبان اکراه‌آور نباشد (خفاجی، ۱۹۵۳: ۹۲)؛ همچنین در سخن فصیح نباید کلمات عامیانه به کار برد (همان: ۷۸) یا حالت صرفی کلمه با مفهوم و معنایی که در آن کاربرد خاص از آن برداشت می‌شود متناسب باشد؛ مثلاً این دیدگاه خفاجی دربارهٔ کلمه که کلمهٔ مصغر بلید در جایگاه خودش و برای چیز لطیف و پوشـیده و کم‌به کار رود (خفاجی، ۱۹۵۳: ۹۷). در حقیقت آنچه در کتاب‌های متأخر بلاغی با عنوان غرابت اسـتعمال و لزوم مبرابودن کلمه از آن مطرح می‌شـود، همچنین شـرط در نظر گرفتن سه موضوع زمان، مکان و مخاطب در تشخیص آن (ر.ک. آقاحسینی و میرباقری فرد، ۱۳۸۷: ۹-۷) می‌تواند معادل همین بحث در ضوابط واژه‌گزینی باشد.

یک واژه در دوره‌ای خاص کاملاً متناسب با شرایط آن دوره شکل می‌گیرد و بار معنایی خاصی میان اهل زبان دارد؛ اما کاربرد همین واژه در دوره‌های دیگر برای اهل زبان غریب و ناآشـنا اسـت و کاربرد آن در متون خلاف

فصاحت تلقی می‌شود (همان: ۷). به همین نسبت بحث مکان و حوزه‌های جغرافیایی نیز در کاربرد واژه‌ها مؤثر است؛ مثلاً بعضی از واژه‌ها در حوزهٔ خراسان یا عراق رواج دارد و بین مردم آن مناطق کاملاً رایج است؛ اما در دیگر مناطق کاملاً ناشناس و غریب است؛ پس در هر منطقه و مکانی باید کاملاً به گویش و کلمات رایج بین مردم همان منطقه توجه کرد و کلماتی را به کار برد که در آن منطقهٔ خاص شناخته شده و مستعمل باشد (همان: ۸)؛ علاوه بر این یکی از معیارهای بسیار مهم که در کاربرد کلمات باید مد نظر قرار گیرد، موضوع مخاطبان کلام است؛ یعنی ضمن آنکه شرایط زمان و مکان باید در نظر گرفته شود، به این نکته نیز باید عنایت داشت که موضوع سخن، دایرهٔ مخاطبان آن را مشخص می‌کند و کاملاً متناسب با سطح آشنایی آن‌ها با زبان و حوزهٔ تخصص آن‌هاست؛ مثلاً واژه‌های تخصصی در حوزه‌های مختلف علوم برای اهل آن علم کاملاً آشنا و مأنوس است؛ اما همان واژه‌ها ممکن است برای عموم اهل زبان که آن تخصص را ندارند، کاملاً بیگانه باشد؛ پس شرایطی از قبیل سطح مخاطبان، تخصص و تحصیلات آن‌ها و حتی خرده‌فرهنگ‌هایی که بین مردم جامعه وجود دارد، در انتخاب واژه‌ها باید در نظر گرفته شود.

این موضوع که در انتخاب واژه باید به مخاطب، جوّ ادای کلام، مقصود از بیان یک سخن و نوع نوشته توجه کرد، از اصول و شرایطی است که در علم نگارش نیز مطرح می‌شود (سمیعی، ۱۳۸۹: ۸۷-۸۰). همان‌گونه که بیان شد، همهٔ این موضوعات جزو اصول اولیهٔ علم بلاغت نیز هست و در این علم لازمهٔ فصیح و بلیغ بودن کلمه و کلام دانسته شده است.

۳. بخش صرفی

اصول کاربرد درست واژه‌ها و اصطلاحات و تعابیر، از مباحثی است که در کتاب‌های نگارش به‌صورت مفصل بدان پرداخته و قواعد و قوانینی برای آن وضع می‌شود. این ضوابط اصول و قواعدی است که برای واژه‌سازی و واژه‌گزینی در زبان فارسی و کاربرد واژه‌های بیگانه در نظر گرفته می‌شود؛ مثلاً شیوه‌های گرته‌برداری در ترجمه، معادل‌سازی، شرایط کاربرد واژه‌های دخیل و امثال آن. همین‌طور نکاتی که معمولاً دربارهٔ کاربرد درست برخی کلمات یا حروف تذکر داده می‌شود؛ مثلاً تفاوت کاربرد کلماتی مثل شمول و شامل، چنانکه و چنانچه، تنها و فقط و مانند آن یا شرایط کاربرد خاص برخی پسوندها مانند «گان» یا «ان» یا پرهیز از کاربرد برخی واژه‌ها با تلفظ و کاربرد عامیلنه‌شان؛ همچنین قواعد جمع بستن واژه‌های فارسی و غیر فارسی یا چگونگی جمع مکسر در فارسی و عربی و تفاوت آن‌ها ازجمله این قواعد است (ر.ک. ذوالفقاری، ۱۳۹۸: ۱۷۶-۱۹۲).

علاوه‌بر آنچه اشاره شد، قواعد دیگری برای ساخت واژه‌های بسیط، مشتق و مرکب در کتاب‌های دستور و نگارش تنظیم و توصیه شده است؛ ازجمله ساختن کلمه با پسوندها و پیشوندهای جعلی یا منسوخ؛ مثلاً به جای «حمل‌ونقل» واژهٔ «ترابری» ساخته شده که پیشوند جعلی «ترا» به کار رفته است یا ساخت‌هایی که اصول صرفی

زبان در آن‌ها مراعات نشده است؛ مانند ساخت نادرست واژهٔ «یارانه»؛ زیرا پسوند «انه» معمولاً به صفت می‌چسبد و در این واژه به اسم اضافه شده است که صحیح نیست.

همچنین ساخت لغات بسیط جعلی که ریشه و اصلی در زبان ندارد و برگرفته از واژه‌های خارج از زبان هم نیست؛ بلکه کاملاً جعلی و ساختگی است؛ مانند ساخت واژه‌هایی که به لغات دساتیری معروف شده است (فرشیدورد، ۱۳۸۷: ۴۹).

گاهی این ساخت‌های خلاف قیاس و قواعد دستوری، در ساخت آوایی و تلفظی کلمه اتفاق می‌افتد. نمونهٔ این‌گونه ساخت‌ها شرایطی است که برای ساخت و انتخاب فعل در جمله‌های مختلف تعریف شده است؛ ازجمله این شرایط می‌توان به نکات زیر اشاره کرد:

تفاوت افعال هست و است، قاعدهٔ کاربرد وجه وصفی در جمله، ضوابط استفاده از فعل مجهول، کاربردهای حروف اضافه، ربط و نشانه؛ به‌خصوص دربارهٔ حروف اضافه‌ای که به‌صورت خاص برای کلمات یا افعال مشخصی به کار می‌رود و مانند این (ذوالفقاری، همان: ۲۷۶-۲۶۱). گاهی نیز به سبب حذف، تخفیف، ابدال یا افزایش، تغییراتی خلاف قواعد آوایی و لفظی در کلام صورت می‌گیرد؛ مثلاً رواج واژه‌هایی چون «فرایند» و «فراورده» که در اصل «فرا آیند» و «فرا آورده» صحیح است (فرشیدورد، همان: ۵۳). همهٔ این‌ها نکاتی است که در کتاب‌های نگارش دربارهٔ قواعد کاربردهای صرفی خاص در جمله توصیه می‌شود.

در کتاب‌های بلاغی نیز ذیل شروط فصاحت کلمه، بحثی دربارهٔ پرهیز از ساخت واژه‌ها خلاف قیاس و قواعد صرفی در زبان مطرح می‌شود که مشابه همین موضوعات علم نگارش است؛ همچنان که خفاجی نیز بدین موضوع اشاره کره است (ر.ک.خفاجی، ۱۹۵۳: ۸۲). ذیل این مبحث در کتاب‌های بلاغی این‌گونه آمده است که یکی از معیارهای فصیح‌بودن یک کلمه این است که ساختار صرفی آن خلاف قوانین صرفی زبان نباشد. از مصادیقی که در منابع گوناگون بلاغی برای آن ذکر می‌شود، پرهیز از کاربرد افعال جعلی است (رجایی، ۱۳۵۳: ۸)؛ همچنین مخفف‌آوردن کلمه‌های مشدد، مشدد آوردن واژه‌های مخفف (خفاجی، ۱۹۵۳: ۹۱؛ شمیسا، ۱۳۸۶: ۶۶). ساخت واژه‌های مرکب خلاف قواعد زبان نیز از مصادیق مخالفت قیاس دانسته شده است و این موضوع معیاری برای غیر فصیح دانستن چنین کلمه‌هایی است.

البته بر شیوهٔ طرح این مباحث در کتاب‌های بلاغی و شواهدی که برای اقسام آن ذکر شده است، انتقاداتی مطرح می‌شود (ر.ک. آقاحسینی و میرباقری فرد، ۱۳۸۷: ۱۰-۱۲). به نظر می‌رسد می‌توان با بهره‌گرفتن از همین قواعد و ضوابط نگارشی برای ساختارهای صرفی در زبان، این مبحث بلاغی را نیز اصلاح و تکمیل کرد.

۴. بخش نحوی

اهمیت ساختارهای نحوی جمله و تأثیر چگونگی این ساختارهای بر معنای کلام از موضوعاتی است که از اصول نظریه نظم جرجانی است و از مشترکات نظریهٔ اوبا نظریه‌های زبانی غربی به شمار می‌آید عواملی را در ایجاد انسجام متنی مؤثر می‌دانند (ر.ک.سید قاسم، ۱۳۹۶: ۶۴-۶۶). از مهم‌ترین موضوعاتی که در کتاب‌های نگارش به آن بسیار توجه شده است، مباحثی هست که به حوزهٔ نحو زبان مرتبط است و براساس اصول و ضوابط دستور زبان فارسی در ساختار جمله‌بندی مطرح می‌شود. این قواعد نگارشی گاهی در راستای پرهیز از خطاهای دستوری بیان و در سطوح مختلف کاربردهای نادرست جمله، فعل و حرف تبیین می‌شود (ذوالفقاری، ۱۳۹۸: صص ۲۳۷-۲۷۹). تأمل در مباحث بلاغت نیز نشان می‌دهد در مجموع مباحث این علم گاهی موضوعاتی برای تحقق صفت فصاحت در کلام مطرح می‌شود که به‌نوعی بر مبنای قواعد نحو زبان و شرایط ساختارهای جمله است (تفتازانی، ۱۳۸۳: ۱۷؛ تقوی، ۱۳۶۳: ۶؛ هاشمی، ۱۳۸۳: ۲۷؛ همایی، ۱۳۷۳: ۳۰؛ شمیسا، ۱۳۸۶: ۶۹). در این پژوهش این مباحث ذیل دو بخش مطرح می‌شود:

الف- پیوند مبحث خطاهای دستوری در نگارش با مبحث عیوب فصاحت در دانش معانی

بخشی از قواعد ساختارهای دستوری در نگارش دربارهٔ شرایط و نحوهٔ کاربرد فعل در جمله است. مثلاً لزوم هماهنگی فعل و نهاد جمله؛ اینکه نهاد جمله در حالت‌های گوناگون مانند جمع یا مفرد بودن، جاندار یا بی‌جان بودن، اسم جمع، جمع مکسر و امثال این، شرایط خاصی در هماهنگی با فعل دارد. یا حذف فعل بدون قرینه، کاربرد نادرست وجه وصفی یا افعال معین، شرایط کاربرد افعال وجهی در جمله، حتی گاهی انتخاب نادرست افعال یا ناهماهنگی زمان و وجه آن‌ها، شرایط درستی یا نادرستی کاربرد فعل مجهول در زبان فارسی و قواعد و ضوابط دیگری امثال اینها که دربارهٔ فعل و چگونگی کاربرد آن در جمله وجود دارد (ذوالفقاری، ۱۳۹۸: ۲۵۵ و ۲۵۶ و ۱۳۹۵: ۳۴۲-۳۳۱؛ فرشیدورد، ۱۳۸۷: ۵۲و ۵۳؛ صلح‌جو، ۱۳۹۸: ۱۱۲؛ سمیعی، ۱۳۸۹: ۱۸۴-۱۹۰) یا قواعدی که دربارهٔ جایگاه اقسام حروف اضافه، ربط و نشانه در جمله است؛ مثلاً یکی از رایج‌ترین کاربردهای نادرست، ذکر «را» مفعولی پس از فعل یا حتی بین دو جزء یک فعل مرکب، حذف یا ذکر حروف اضافه در جمله همراه فعل‌ها یا اسم‌ها و مصدرها و امثال این (ذوالفقاری، همان: ۲۷۲-۲۷۹ و ۱۳۹۵: ۳۴۲-۳۴۷؛ صلح‌جو، همان: ۱۰۴و ۱۰۵؛ سمیعی، همان: ۱۹۰). همهٔ این مطالب صرفاً بخشی از قواعد و ضوابطی است که دربارهٔ ساختارهای دستوری جمله مطرح می‌شود. رعایت این قواعد و قوانین دیگری نظیر اینها که در تشکیل ساختار صحیح جمله در زبان فارسی ضروری است، همه در راستای قابل فهم‌تر کردن جمله‌ها و رسایی و شیوابودن آن در انتقال مفاهیم است که در اصطلاح به بلیغ‌شدن جمله منجر می‌شود و رعایت‌نکردن هریک از این قوانین به‌نوعی موجب ایجاد اشکال در ساختار دستوری کلام به شمار می‌آید. در علم بلاغت ازجمله اصولی که برای فصیح‌بودن

کلام وضع می‌شود، رعایت قواعد نحوی کلام است و عدول از این قواعد به‌اصطلاح ضعف تألیف و نوعی عیب کلام به شمار می‌آید و چنین کلامی دیگر فصیح نیست (خفاجی، ۱۹۵۳: ۱۲۲؛ تفتازانی، ۱۳۸۳: ۱۷؛ هاشمی، ۱۳۸۳: ۴۱؛ تقوی، ۱۳۶۳: ۶؛ همایی، ۱۳۷۳: ۳۰؛ شمیسا، ۱۳۸۶: ۶۹).

ب- پیوند قاعدهٔ نگارشی پرهیز از ابهام در کلام با مبحث عیوب فصاحت در دانش معانی

یکی از مفصل‌ترین مباحثی که در کتاب‌های نگارش و ویرایش به آن پرداخته می‌شود، پرهیز از ابهام در کلام است. ذیل این مبحث عوامل گوناگون ایجاد ابهام در کلام تبیین می‌شود؛ مثلاً جابه‌جایی نامناسب ساخت‌های نحوی در جمله یا حذف نادرست بعضی اجزای جمله، تتابع اضافات، مشخص نبودن مرجع ضمیر، آوردن جمله‌های طولانی یا جمله‌های مرکب پیچیده، کلی‌گویی و کاربرد کلمه‌ها و عبارت‌های چندمعنایی یا کلی و حتی اشتباه در کاربرد علائم سجاوندی عامل ایجاد ابهام در کلام به شمار می‌آید. درواقع «وقتی برای خواننده روشن نباشد که تکواژها یا کلمات یک جمله را چگونه باید گروه‌بندی کند یا به عبارت دقیق‌تر، نداند از میان گروه‌بندی‌های معنی‌دار کدام‌یک را برگزیند، نوعی ابهام به وجود می‌آید که به آن ابهام ساختاری می‌گویند» (باطنی، ۱۳۷۷: ۱۰۰).

تأمل در عواملی که ازنظر اصول علم نگارش موجب ایجاد ابهام در کلام می‌شود، نشان می‌دهد این موضوعات همان‌گونه که اشاره شد، بخشی از همان مباحثی است که در علم بلاغت ذیل تعریف فصاحت و بلاغت و با عنوان عیوب فصاحت کلام مطرح می‌شود. مجموعه عواملی که ذکر شد، گاهی منجر به نقض قواعد نحوی و ضعف تألیف می‌شود و گاهی قواعد همنشینی کلام را نقض می‌کند و منجر به تعقید لفظی و معنوی می‌شود؛ البته آنچه در کتاب‌های بلاغی ذیل تعقید معنوی مطرح می‌شود، صرفاً استعاره‌ها و تشبیه‌هایی است که موجب دشواری و پیچیدگی کلام می‌شود و خلاف قواعد جانشینی به شمار می‌آید؛ با بهره‌گرفتن از این موضوعات نگارش و ویرایش، می‌توان این بخش از مباحث بلاغی را تکمیل کرد.

جابه‌جایی در اجزای جمله یا تقدیم و تأخیر نابجای اجزای آن یکی از عوامل ایجاد ابهام و دشواری در جمله است. گاهی مشخص‌نبودن مرجع ضمیرها علت این پیچیدگی است؛ مانند جملهٔ «احمد به دوستش گفت که پدرش از سفر برگشته است». مشخص نیست مرجع ضمیر به پدر احمد برمی‌گردد یا به پدر دوست احمد. حتی گاهی مرجع ضمیر در جمله نامشخص می‌شود (ذوالفقاری، ۱۳۹۵: ۳۲۴-۳۲۷؛ نیکوبخت: ۱۳۹۵: ۱۱۸-۱۲۴؛ سمیعی، ۱۳۸۹: ۸۸-۹۶).

در بعضی ازجمله‌ها جابه‌جایی قیدها یا جمله‌های معترضه باعث تعقید می‌شود (همان‌جا)؛ مثلاً در جملهٔ «کتاب بوستان سعدی که شهرت جهانی دارد، در قالب مثنوی سروده شده است». مشخص نیست کتاب بوستان شهرت جهانی دارد یا سعدی؟ مسائلی از این نوع درواقع تعقیدی در کلام ایجاد می‌کند که گاهی خلاف قواعد نحو زبان نیست؛ بلکه صرفاً با جابه‌جاکردن اجزای جمله و رعایت قواعد همنشینی ابهام کلام برطرف می‌شود. در

کتاب‌های آیین نگارش برای پرهیز از این‌گونه مشکلات در جمله‌ها، اغلب به ساده‌نویسی و دوری از تکلف در ساخت جمله توصیه می‌شود. این‌گونه موضوعات در کتاب‌های بلاغی ذیل بحث فصاحت کلام و به عنوان تعقید لفظی بررسی می‌شود و طبق قواعد علم بلاغت کلامی که دارای این‌گونه از تعقید باشد، فصیح نیست (خفاجی،۱۹۵۳: ۱۲۵؛ تفتازانی،۱۳۸۳: ۱۸؛ تقوی، ۱۳۶۳: ۷؛ هاشمی،۱۳۸۳: ۲۸؛ همایی،۱۳۷۳: ۳۲؛ شمیسا، ۱۳۸۶: ۷۰ و ۷۱). موضوعاتی مانند این‌که دربارۀ قواعد و ضوابط ساختار جمله در کتاب‌های نگارش مطرح می‌شود، می‌تواند در تکمیل قواعد فصاحت کلام، به‌خصوص دو مبحث ضعف تألیف و تعقید لفظی در بلاغت، به کار گرفته شود. گاهی ساختار لفظی و نحوی کلام کامل و صحیح است؛ اما تعقید و پیچیدگی در فهم معنای جمله اخلال ایجاد می‌کند. در مباحث نگارش یکی از عوامل ایجاد ابهام در کلام اشکال در کاربرد علائم سجاوندی دانسته شده است. در این زمینه نیز مبحث فصل و وصل در علم معانی کاملاً ماهیتی نگارشی و ویرایشی دارد. در ادامه به برخی از قرابت‌های این‌گونه مباحث در دو علم بلاغت و آیین نگارش اشاره می‌شود.

پیوند درازنویسی با مبحث حشو در دانش معانی

از دیگر قواعد نگارشی که می‌توان ذیل بخش نحوی به آن اشاره کرد، مباحث پرهیز از درازنویسی و حشو در کلام است و از مصادیق درازنویسی می‌توان به این موارد اشاره کرد: پشت سر هم آوردن کلمات هم‌معنی در جمله، به کار بردن واژه‌ها و عبارت‌های زائد که متأثر از زبان محاوره است؛ مانند «مورد بررسی قرار می‌گیرد» به جای «بررسی می‌شود»؛ «از او تشویق به عمل آوردند» به جای «تشویق کردند» و امثال اینها؛ آوردن حروف اضافه و ربط یا رای مفعولی در مواضعی که نیاز نیست و زائد است؛ همچنین آوردن جملۀ صله یا جمله‌های عاطفی، معترضه، تفسیری و بدلی که در اصطلاح به آن‌ها جمله‌های میان‌پیوندی گفته می‌شود و گاهی این قبیل درازنویسی‌ها را با عنوان‌های حشو ملیح و حشو قبیح دسته‌بندی می‌کنند. برای این قسم حشوهای زبانی که از مصادیق درازنویسی‌های مذموم است، در کتاب‌های نگارش اقسام متعدد و متنوعی ذکر شده است (نیکوبخت، ۱۳۸۹: ۹۱-۹۶؛ سمیعی، ۱۳۸۹: ۲۰۱-۱۹۷؛ ذوالفقاری، ۱۳۹۵: ۲۹۳-۲۹۵)؛ البته در این کتاب‌ها روش‌هایی برای اصلاح درازنویسی‌ها ارائه می‌شود.

تأمل در مباحث علوم ادبی مخصوصاً مباحث بلاغی نشان می‌دهد این مباحثی که دربارۀ درازنویسی‌های مذموم در زبان و لزوم پرهیز از آن در نگارش مطرح می‌شود، مشابه مبحث اقسام اطناب و اطناب‌های ممل در علم معانی است و می‌توان این مجموعه مصادیق حشو و درازنویسی را در نگارش، از انواع اطناب‌های ممل تلقی کرد و از آن‌ها برای تقویت این مبحث بلاغی بهره برد. البته موضوع اطناب در بلاغت بسیار گسترده‌تر از این موضوعات نگارشی است و اقسامی از آن در بلاغت مطرح می‌شود که اتفاقاً هیچ‌یک از عیوب نگارشی را ندارد و کاملاً ازنظر نحوی و اصول نگارشی صحیح است؛ اما جمله طولانی است؛ مثلاً گاهی مصادیق یا جزئیات یک امر کلی در

ادامهٔ کلام ذکر می‌شود یا با وجود مشخص و آشکار بودن موضوعی باز آن مطلب توضیح داده می‌شود و امثال اینها که اگرچه ممکن است طبق اصول نگارش بتوان آن‌ها را از مصادیق حشو در کلام به شمار آورد، اما در بلاغت نگاه کاملاً متفاوت است و چه‌بسا همین درازگویی‌ها مخل بلاغت و فصاحت کلام نباشد و چون مطابق با اقتضای حال متکلم یا مخاطب بیان شده است، کاملاً بلیغ و پسندیده نیز باشد؛ مانند گفت‌وگوی حضرت موسی (ع) با خداوند که در قرآن کریم نقل شده است. موسی (ع) در پاسخ به سؤال خداوند که از او می‌پرسد چه در دست داری، به جای اینکه با پاسخ کوتاه و درعین‌حال کامل بگوید «هی عصای» در چندین جملهٔ پی‌درپی توضیح می‌دهد که این عصای من است، به آن تکیه می‌کنم، با آن برای گوسفندانم برگ درختان را فرو می‌ریزم و کارهای دیگر هم با آن انجام می‌دهم (طه/۱۸). این جمله‌ها طولانی‌کردن غیر ضروری کلام است؛ اما چون موسی از صحبت‌کردن با معبود لذت می‌برد، به‌عمد کلامش را طولانی می‌آورد و ازنظر بلاغی کاملاً به اقتضای حال سخن می‌گوید و سخنش بلیغ و پسندیده است (ر.ک. وحیدیان کامیار، ۱۳۸۴: ۴۶-۵۸)؛ بنابراین فلسفه و ماهیت طرح این مباحث در علم بلاغت متفاوت و فراتر از بیان قواعد نگارشی است و می‌توان گفت اهدافی فراتر و برتر از توجه به ساختار ظاهری جمله دارد؛ البته در بعضی از کتاب‌های نگارش ذیل عنوان «خصائص بلاغی زبان» به این‌گونه مباحث بلاغی دربارهٔ اقسام ایجاز و اطناب نیز اشاره کرده‌اند (سمیعی، ۱۳۸۹: ۹۷-۱۰۲).

درزمینهٔ فشرده‌سازی و حذف در کلام نیز در اصول نگارش از دو وجه به آن پرداخته شده است: اول در شرایطی که امکانش هست، به شرط انتقال مقصود، سعی شود به شیوه‌های مختلف کلام موجز آورده شود (سمیعی، همان: ۹۷-۱۰۰). راه‌هایی که برای کوتاه کردن کلام در کتاب‌های نگارش توصیه می‌شود، همان مبانی‌ای است که ذیل مبحث ایجاز در کتاب‌های بلاغت تبیین می‌شود؛ از سوی دیگر معمولاً در دستورالعمل‌های نگارشی در کنار سفارش به کوتاه‌نویسی و حذف بخش‌های غیر ضروری در جمله این نکته نیز تذکر داده می‌شود که گاهی فشرده‌نویسی‌های بیش از حد و حذف‌های نابجا و بدون قرینه‌های لفظی و معنوی یا ادغام جمله‌ها منجر به ایجاد ابهام در کلام می‌شود و این خود از اشکالات نگارشی جمله به شمار می‌آید (ذوالفقاری، ۱۳۹۵: ۳۲۳).

پیوند قواعد سجاوندی با مبحث فصل و وصل در دانش معانی

از میان مباحث نگارش و ویرایش موضوعات مرتبط با قواعد نقطه‌گذاری یا علائم سجاوندی است. دربارهٔ سابقهٔ کاربرد این علائم و پیشینهٔ آن دیدگاه‌هایی مطرح می‌شود که گاهی نشانه‌هایی از کاربرد این علائم در نسخه‌های خطی گزارش شده است (محمدی‌فر، ۱۳۸۶: ۴۴۱) و گاهی ابداع و کاربرد آن در ایران را متأخر و پس از ورود صنعت چاپ به ایران می‌دانند و نخستین نشانه‌های کاربرد علائمی مشابه نقطه و ویرگول و نقطه‌ویرگول را در متون یونانی در حدود سه قرن پیش از میلاد می‌دانند (همان: ۴۳۹). در زمینهٔ تاریخچهٔ کاربرد این علائم تاکنون پژوهش‌هایی صورت گرفته است؛ البته این موضوع محل پژوهش در این نوشته نیست. به نظر می‌رسد آنچه از

کاربرد این علائم مهم‌تر و مبنایی است، پیشینهٔ تبیین اصول و مبانی مشخص برای کاربرد این علائم است. باید به این نکته دقت کرد که با توجه به تاریخچهٔ غنی و قدیمی مبانی و اصول علم بلاغت آیا در مباحث بلاغی موضوعی مشابه قواعد نقطه‌گذاری وجود ندارد؟

یکی از باب‌های هشت‌گانه‌ای که در کتاب‌های بلاغت برای علم معانی برشمرده می‌شود، مبحث فصل و وصل است. با تأمل در موضوعات مطرح‌شده در این باب مشخص می‌شود این مطالب بیشتر از سنخ مباحث دستور و نگارش و شبیه قواعدی است که برای کاربرد علائم نگارشی مطرح می‌شود و شاید طرح آن در کتاب‌های بلاغی چندان جایگاهی ندارد (شمیسا، ۱۳۸۷: ۱۹۶؛ وفایی و آقایی، ۱۳۹۴: ۳۱۱). در کتاب‌های بلاغی ذیل این مبحث، قواعدی دربارهٔ فصل و وصل بین اقسام جمله‌ها تنظیم شده است. به رابطهٔ علت و معلولی بین جمله‌ها، ترتیب زمانی، تأکید یا بدل بودن جمله‌ها نسبت به همدیگر، نوع انشایی و خبری بودن جمله‌ها و امثال این مسائل توجه شده و مبانی مشخصی دربارهٔ وصل‌کردن آن‌ها یا فصل‌بودنشان، به‌تفکیک، تنظیم شده است (ر.ک. تفتازانی،۱۳۸۳: ۱۴۵–۱۶۰؛ هاشمی،۱۳۸۳: ۲۰۳–۲۱۸؛ تقوی،۱۳۶۳: ۱۱۳–۱۲۲؛ همایی،۱۳۷۳: ۱۲۷–۱۳۰؛ شمیسا،۱۳۸۶: ۱۹۷–۲۰۰). این قواعد مشابه ضوابطی است که در مباحث نگارش و ویرایش ذیل قواعد کاربرد علائم نگارشی ذکر می‌شود؛ مثلاً در کتاب‌های بلاغی آمده است هرگاه بین دو جمله از نظر معنایی ارتباطی نباشد یا در خبری و انشایی بودن متفاوت باشد، این جمله‌ها در حالت کمال انقطاع قراردارد و نباید به هم معطوف شود (تفتازانی، همان: ۱۴۸؛ شمیسا، همان: ۱۹۷) این قاعده مشابه ضوابطی است که در قواعد نگارش و ویرایش دربارهٔ مواضع کاربرد نقطه وضع شده است (سمیعی، ۱۳۸۹: ۲۵۶؛ فتوحی، ۱۳۹۰: ۴۴). همین‌گونه است دیگر قواعدی که درباره روابط بین جمله‌ها و حالت اتصال یا انقطاع آن‌ها در مبحث فصل و وصل مطرح می‌شود. این قواعد در دانش معانی متناظر ضوابطی است که در مباحث نگارشی برای شرایط کاربرد علائم نگارشی مطرح می‌شود.

به نظر می‌رسد آمدن این مبحث در کتاب‌های بلاغی به سبب آن است که مشخص کردن ارتباط جمله‌ها و عبارات با یکدیگر یا استقلال آن‌ها، در صحیح خواندن متن و درک درست معنی بسیار اهمیت دارد. حتی بعضی از بلاغیون شناخت مواضع فصل از وصل را اصل بلاغت دانسته‌اند (ر.ک. خفاجی، ۱۹۵۳: ۶۰؛ خطیب قزوینی: ۱۳۵۰ه.: ۳۴). در کتاب‌های نگارش نیز گاهی نشانه‌هایی مانند ویرگول، نقطه، نقطه ویرگول و نشانه‌های پرسش، نقل‌قول و تعلیق و امثال این با تعبیر نشانه‌های اصلی فصل و وصل نامگذاری شده است (ر.ک. سمیعی، ۱۳۸۹: ۲۵۶).

در «فصل و وصل» از قواعد و اصول چگونگی پیوند بین جمله‌ها بحث می‌شود که هم می‌توان آن را پیشینهٔ مباحث مشابه در نگارش و ویرایش تلقی کرد و هم با ایجاد پیوند بین قواعد مشابه آن در نگارش، می‌توان این مبحث را در بلاغت تکمیل و به‌روز کرد.

نتیجه‌گیری

در این پژوهش دو مسئله مد نظر بوده است: اول با عنایت به اینکه علمی با عنوان نگارش و ویرایش از علوم متأخر به شمار می‌آید و بین علوم ادبی قدمت چندانی ندارد، پیش‌تر مجموعهٔ مباحث مطرح‌شده در این علم، ذیل کدام مباحث در علوم ادبی مطرح می‌شده است؟ دوم اینکه با توجه به سنخیت مباحث این علم با برخی از موضوعات بلاغت، آیا می‌توان از مباحث نگارش برای تکمیل قواعد فصاحت و بلاغت استفاده کرد و نواقص و کاستی‌های آن‌ها را برطرف کرد؟

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد تقریباً بسیاری از موضوعاتی که امروزه در قالب علم نگارش تبیین می‌شود، پیش‌تر در مجموعه علوم بلاغی، ذیل مباحث اصول فصاحت و بلاغت و به‌صورت خاص در قالب مبحث عیوب فصاحت کلمه و کلام و نیز برخی از مباحث علم معانی مطرح می‌شود؛ از سوی دیگر معمولاً انتقادهایی دربارهٔ مبحث عیوب فصاحت کلمه و کلام مطرح می‌شود که برای تکمیل این مبحث و اصلاح نواقص آن می‌توان از بعضی از اصول نگارش بهره برد.

مشترکات علم معانی و مباحث نگارشی را می‌توان در چهار سطح بررسی و تبیین کرد: آوایی، لغوی، صرفی و نحوی.

یکی از اصولی که برای واژه‌گزینی تبیین می‌شود، هماهنگی آوایی حروف واژه است. این‌گونه مباحث مشابه مباحث «کراهت در سمع» و «تنافر حروف» در شروط بلاغت کلمه است.

در بخش لغوی، از مجموعه اصول انتخاب واژه، به قواعد و اصولی اشاره می‌شود که دربارهٔ لزوم در نظر گرفتن شرایط زمان و سلیقه مخاطبان در هر دوره برای انتخاب واژه است. این‌گونه قواعد برای واژه‌گزینی، از میان مباحث بلاغی، مشابه یکی از شروط فصاحت کلمه است که با اصطلاح «غرابت استعمال» مطرح می‌شود. در این مبحث به لزوم در نظر گرفتن شرایط زمان، مکان و سلیقه مخاطبان در انتخاب واژه اشاره می‌شود.

در بخش صرفی قرابت و شباهت برخی دیگر از اصول واژه‌گزینی با مباحث بلاغی تبیین می‌شود که دربارهٔ کاربرد صحیح واژه‌ها، اصطلاحات و تعابیر است و بیشتر دربارهٔ ساختار صرفی خود واژه‌ها بحث می‌کند. در میان مجموع مباحث بلاغی، بحث پرهیز از مخالفت قیاس در ساخت واژه‌ها کاملاً با این‌گونه قوانین در اصول واژه‌گزینی سنخیت دارد.

مفصل‌ترین شباهت‌ها بین مباحث نگارشی و بلاغی، ذیل بخش نحوی مطرح می‌شود. بخش وسیعی از اصول و ضوابط نگارشی که با مباحث نحو زبان مرتبط است و دربارهٔ ساختارهای مختلف جمله و بخش‌های گوناگون آن است، ذیل بخش نحوی قرار می‌گیرد. در این بخش نیز بسیاری از مباحث در بلاغت دارای سنخیت و شباهت با اصول و قواعد نگارش است. از میان اصول فصاحت کلام؛ پرهیز از ضعف تألیف، تعقید لفظی و معنوی کاملاً

مباحثی نحوی است و با برخی از قوانین نگارشی مرتبط با ساختارهای جمله مشابه است. مباحثی که دربارهٔ اصول پرهیز از درازنویسی یا فشرده‌نویسی‌های افراطی در نگارش مطرح می‌شود نیز معادل مباحث ایجاز و اطناب در علم معانی است؛ حتی مبحث فصل و وصل در علم معانی نیز شبیه برخی از قواعد نقطه‌گذاری و اصول سجاوندی در نگارش و ویرایش است؛ البته امروزه ماهیت این مباحث مربوط به حوزه علم نگارش به شمار می‌آید و این بررسی‌های تطبیقی جایگاه علم معانی را در قواعد درست‌نویسی و درست‌خوانی نشان می‌دهد؛ اما کاربرد و کارکرد این موضوعات در بلاغت و فلسفهٔ مطرح‌شدن آن‌ها ذیل مباحث این علم بی‌سبب نیست. تمام این قواعد در قالب علوم بلاغی شرط لازم فصاحت کلمه و کلام است؛ اما کافی نیست و چنین کلام فصیحی باید مطابق با احوال و شرایط تنظیم و هماهنگ شود تا بتواند رسا یا همان بلیغ تلقی شود. گاهی موضوعاتی مانند طولانی یا موجز آوردن کلام یا مقدم و مؤخر آوردن اجزای جمله، عین بلاغت به شمار می‌آید؛ هرچند درظاهر خلاف اصول نگارش زبان به نظر می‌رسد و حتی برخی از ساختارهای کلام باعث هنجارگریزی‌ها و برجسته‌سازی‌ها در کلام می‌شود که در ظاهر خلاف قاعده‌های نگارشی به نظر می‌رسد؛ در صورتی که کاملاً متناسب با شرایط و ویژگی‌های عوامل مؤثر در ایجاد کلام یا همان اقتضای حال است. همین توجه به تأثیر شرایط شکل‌گیری کلام بر ویژگی‌های ساختاری آن، موضوع مغفول‌مانده در مباحث نگارش است که کمتر به آن پرداخته می‌شود.

به نظر می‌رسد ضروری است در تبیین اصول و قواعد نگارشی به شرط مطابقت اصول نگارش با شرایط و بافتی که کلام در آن شکل گرفته است، توجه شود و مطابقت کلام با مقتضیات عوامل ایجاد آن، در رعایت ضوابط و قواعد نگارشی نیز مد نظر قرارگیرد. می‌توان گفت رابطهٔ اصول بلاغت کلام و قواعد نگارش ازنظر منطقی، عموم و خصوص مطلق است و رعایت مجموعه قواعد نگارش و اصول واژه‌گزینی زیرمجموعه و یکی از مباحث ضروری در راستای رسیدن به هدف اصلی برای ساخت کلام بلاغی است.

کتابنامه

آقاحسینی، حسین؛ میرباقری فرد، سیدعلی‌اصغر. (بهار ۱۳۸۷). «نقد و تحلیل مقدمه کتاب‌های بلاغی (فصاحت کلمه)». مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان. ش ۲۳. صص ۱-۱۸.

اصول و ضوابط واژه‌گزینی. (۱۳۸۸). مصوب فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی. ویرایش سوم.

باطنی، محمدرضا. (۱۳۷۷). نگاهی تازه به دستور زبان فارسی. چ ۷. تهران: آگه.

تفتازانی، سعدالدین مسعود بن عمر. (۱۳۸۳). مختصرالمعانی. چ ۸. قم: دارالفکر.

تقوی، سیدنصراله. (۱۳۶۳). هنجار گفتار. چ ۲. اصفهان: فرهنگسرای اصفهان.

جاحظ، ابی‌عثمان. (۱۹۹۸م.). البیان والتبیین. حققه و شرحه حسن السندوبی. بیروت: دارالفکر.

حجتی‌زاده، راضیه. (۱۳۹۴). «بوطیقای کاربردشناختی شباهت‌ها و تفاوت‌های علم معانی (بلاغت) و نظریهٔ کاربردشناسی زبانی». فصلنامه مطالعات نظریه و انواع ادبی. دانشکده ادبیات دانشگاه حکیم سبزواری. سال ۱. ش ۱. صص ۹۱-۱۱۵.

خطیب قزوینی، جلال‌الدین. (۱۴۰۵ه.). الإیضاح. قم: دارالکتاب الإسلامی.

ـــــــــــــــ. (۱۳۵۰ه). التلخیص. الطبعه‌الثانی. ضبط و شرح عبدالرحمن البرقوقی. دارالفکرالعربی.

خفاجی، ابن‌سنان. (۱۹۵۳م.). سرّالفصاحه. صححه و علق علیه: عبدالمتعال الصعیدی. مصر: مکتبه و مطبعه محمدعلی صبیح و اولاده.

ذوالفقاری، حسن. (۱۳۹۸). آموزش ویراستاری و درست‌نویسی. چ ۴. تهران: علم.

ـــــــــــــــ. (۱۳۹۵). آیین نگارش و ویرایش. تهران: فاطمی.

روستایی، حسین. (پاییز ۱۳۹۲). «فصاحت کلام از منظر بلاغت فارسی و عربی (نگاهی انتقادی به دو مقوله «تنافرکلام» و «تتابع اضافات»)». لسان مبین. دورهٔ ۵. ش ۱۳. صص ۴۰-۵۷.

سارلی، ناصرقلی. (زمستان ۱۳۹۰). «بازاندیشی چهارچوب نظری فصاحت». نقدادبی. سال ۴. ش ۱۴. ص ۳۱-۵۰

ـــــــــــــــ (۱۳۸۷). *زبان فارسی معیار*. تهران: هرمس.

سیدان، الهام. (۱۳۹۷). «کاربست الگوی فصاحت کلمه در فرایند واژه‌گزینی در نگارش». فنون ادبی. سال ۱۰. شماره ۳ (پیاپی ۲۴). صص ۱-۱۶.

سیدی، سیدحسین. (بهار ۱۳۷۸). «نقد مبانی فصاحت (رویکرد زبان‌شناختی)». مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد. ش ۱۶۰. صص ۱۲۵-۱۳۶.

سمیعی (گیلانی)، احمد. (۱۳۸۹). نگارش و ویرایش. ویراست دوم. چ ۱۱. تهران: سمت.

سید قاسم، لیلا. (۱۳۹۶). بلاغت ساختارهای نحوی در تاریخ بیهقی. تهران: هرمس.

شمیسا، سیروس .(۱۳۸۶). معانی. ویراست دوم.تهران: میترا.

صدقی، حامد و همکاران. (۱۳۹۱). «رابطه علم معانی با سبک‌شناسی». لسان مبین. سال سوم. دوره جدید. ش ۸. صص ۱۵۹-۱۷۷.

صلح‌جو، علی. (۱۳۹۸). نکته‌های ویرایش. ویراست دوم. چ ۶. تهران: مرکز.

عبدالقادر حسین. (۱۴۰۵ه.). فن البلاغه. الطبعه الثانیه. عالم‌الکتب.
عسکری، ابی‌هلال. (۱۳۷۱ه). الصناعتین. تحقیق علی محمدالبجاوی. محمدابوالفضل ابراهیم. دارالاحیاء الکتب‌العربیه.
فرشیدورد، خسرو. (۱۳۸۷). مسئله درست و غلط، نگارش و پژوهش در زبان فارسی. تهران: سخن.
القیروانی، ابن‌رشیق. (۱۴۲۴ه). العمده. تحقیق دکتر عبدالحمید هندوانی. صیدا. بیروت: المکتبه العصریه.
میرعمادی، سیدعلی. (۱۳۷۹). مجموعه مقالات چهارمین کنفرانس زبان‌شناسی نظری و کاربردی. تهران: دانشگاه علامه.
محمدی‌فر، محمدرضا. (۱۳۸۶). شیوه‌نامه ویرایش؛ نقطه‌گذاری. چ ۴. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
میهنی، محمدبن عبدالخالق. (۱۳۸۹). آیین دبیری. تهران: نشر دانشگاهی.
ناتل خانلری، پرویز. (۱۳۷۷). تاریخ زبان فارسی. چ ۶. تهران: فردوس.
نیکوبخت، ناصر. (۱۳۹۵). مبانی درست‌نویسی زبان فارسی معیار. چ ۵. تهران: چشمه.
وحیدیان کامیار، تقی. (۱۳۸۴). «آیا پاسخ موسی کلام بلاغی است؟». نامه فرهنگستان. سال ۷. ش ۲ (پیاپی ۲۶). صص ۴۶-۵۸.
هاشمی، احمد. (۱۳۸۳). جواهرالبلاغه. قم: انتشارات اسماعیلیان.
همایی، جلال‌الدین. (۱۳۷۳). معانی و بیان. چ ۲. به کوشش ماهدخت‌بانو همایی. تهران: نشر هما.